

لبنان

پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

تجدید اقتصاد

سعید رهنما



(Ali Alloush/Reuters)

دور جدید درگیری و جنگ بین اسرائیل و حزب‌الله در جنوب لبنان بار دیگر لبنان را به ورطه‌ی بسیار خطرناکی کشانده است. برای روشن کردن شرایطی که لبنان را به عرصه‌ی جنگ بین فلسطین و اسرائیل کشاند و زمینه‌ی جنگ نیابتی ایران و اسرائیل را نیز فراهم آورد، نگاهی کوتاه به تاریخ بسیار پیچیده‌ی لبنان ضروری است.

سابقه‌ی تاریخی

سابقه‌ی تاریخی لبنان، کشوری کوچک و کثیرالمله با جمعیت پنج‌ونیم میلیون نفر به دوران تمدن باستانی فنیقی بازمی‌گردد و از زمان ایجاد دولت-ملت هرگز از استقلال واقعی بهره‌ای نبرده است. لبنان زمانی پیشرفته‌ترین کشور خاورمیانه بود. تاریخ پرماجر و جنگ‌ها و درگیری‌های پی‌درپی بخش کثیری از مردم آن را وادار به مهاجرت کرد و به همین سبب لبنانی‌ها در سراسر جهان پراکنده اند. امروز جمعیت دیاسپورای لبنانی به مراتب از جمعیت بومی کشور بیشتر است.

کوه‌های لبنان در طول تاریخ پناهگاه مهمی برای مردمانی بوده که از بر اثر باورهای مذهبی متفاوت و ارتداد ناچار به ترک سرزمین‌های خود شده بودند. مارونی‌ها، یک فرقه‌ی کاتولیک مسیحی شرقی با منشاء عربی، از قرن هفتم میلادی به کوه‌های لبنان آمدند. دروزها، فرقه‌ی دیگری با منشاء اسلامی شیعی اسمعیلی که از قرن ۱۱ باور خود را تغییر داده بودند، نیز از ترس سرکوب به این منطقه مهاجرت کردند. شیعه‌های دوازده امامی نیز از قرن‌ها پیش در این منطقه پناه گرفته بودند. اقلیت‌های مذهبی دیگری نیز در این منطقه سکنی گزیدند. امروزه مجموعاً ۱۸ فرقه‌ی مذهبی رسمی در لبنان حضور دارند.

در سال ۱۸۴۳ در دوران سلطه‌ی عثمانی، بر اساس طرح «نظام ملت» عثمانی یک نظام دو ایالتی، مارونی‌ها در شمال و دروزها در جنوب، پدید آمد، که سرآغاز نظام سیاسی مذهب-محور (کانفشنالیسم) در این کشور بود.

قدرت‌های امپریالیستی با استفاده از تنوع‌های قومی و مذهبی در این منطقه، سیاست‌های سلطه‌جویانه و توسعه‌طلبانه‌ی خود را به پیش بردند. در ۱۸۶۰، ناپلئون سوم، با استفاده از شورش‌های دهقانی و درگیری بین دروزها و مارونی‌ها، در حمایت

لبنان، پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

از مسیحیان به منطقه‌ی تحت نفوذ عثمانی حمله کرد و توافقی مذهب-محور را به امپریالیسم ضعیف‌تر عثمانی تحمیل نمود. براساس توافق، شورایی مرکب از شش مذهب عمده - مارونی، دروز، سنی، شیعی، ارتدکس یونانی، و کاتولیک یونانی - به وجود آمد، و منطقه به هفت حوزه تقسیم شد، که چهار حوزه به مارونی‌ها، و یک حوزه به هر یک از مذاهب دیگر واگذار شد. این توزیع تحمیلی و ناعادلانه‌ی قدرت سیاسی که به روشنی به نفع مسیحیان مارونی بود، زمینه‌ی درگیری‌های بعدی را فراهم آورد. قدرت‌های اروپایی هر کدام یکی از این اقلیت‌ها را مبنای نفوذ خود در این منطقه قرار دادند؛ فرانسه با مارونی‌ها، انگلیس با دروزها، و روسیه با ارتدکس‌های یونانی.

پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی براساس قرارداد مخفیانه‌ی سایکس-پیکو در ۱۹۱۶ که بلشویک‌ها آن را افشا کردند، این بخش از مناطق تحت کنترل عثمانی بین انگلیس و فرانسه تقسیم شد، و فرانسه منطقه‌ی امروزی سوریه و لبنان را در اختیار گرفت. در ۱۹۲۰، فرانسه مرزهای کنونی لبنان را از سوریه مجزا کرد.

در ۱۹۲۶، هر یک از گروه‌های مذهبی بر اساس قانون اساسی به نمایندگی و استقلال در امور داخلی دست یافتند. در مقطع بعدی بر اساس همان سیاست مذهب-محور، مشاغل عمده‌ی سیاسی بین مذاهب مختلف تقسیم شد: رئیس‌جمهور مارونی، نخست‌وزیر سنی، و رئیس مجلس شیعی. در توافق طائف در 1989 و توافق دوحه در ۲۰۰۸ هم همین رویه تأیید شد که هر گروه مذهبی با توجه به اندازه‌ی جمعیت خود کرسی‌های مجلس را اشغال کنند. از جمله مسیحی‌ها و مسلمان‌ها به‌طور مساوی در مجلس نماینده داشته باشند. طنز قضیه اما در این است که لبنان تنها کشوری در جهان است که سرشماری ندارد. زیرا هر یک از گروه‌های مذهبی ادعای اکثریت دارند و سرشماری می‌تواند ادعای آن‌ها نفی کند. تنها سرشماری در دهه‌ی سی میلادی یعنی ۹۰ سال پیش انجام شد. البته نهادهای مختلف ملی و جهانی تخمین‌هایی در مورد نسبت جمعیت این اقلیت‌ها ارائه داده‌اند.

هژمونی تحمیلی مارونی‌ها دوام چندانی نداشت. با ظهور فاشیسم، رژیم ویشی فرانسه اجازه داد که فاشیست‌ها از منطقه‌ی سوریه و لبنان به‌عنوان پایگاه استفاده

کنند، اما در ۱۹۴۱، بریتانیا با کمک نیروهای مقاومتِ فرانسوی موفق به تسخیر هر دو کشور شد. در ۱۹۴۳ لبنان به‌رغم مخالفت فرانسه اعلام استقلال کرد و یک پیمان ملی بین مارونی‌ها و سنی‌ها به امضا رسید که طی آن توافق شد که مارونی‌ها از حمایت فرانسه صرف‌نظر کنند، و سنی‌ها از اتحاد عربی متأثر از ناسیونالیسم عربی روبه‌رشد پرهیز کنند. اما این پیمان ملی دوام چندانی نیافت.

کشانده شدن به درگیری‌های اسرائیل-فلسطین و نفوذ اسرائیل

در جنگ اول اسرائیل-فلسطین (۴۹-۱۹۴۷) و آواره شدن بیش از ۷۰۰ هزار فلسطینی، حدود ۱۰۰ هزار نفر به لبنان پناهنده شدند، و در ۱۲ اردوگاه اسکان داده شدند.

با به قدرت رسیدن ناصر در مصر و ایجاد جمهوری متحده عربی با سوریه در ۱۹۵۸، ناصر سعی در کشاندن لبنان به این اتحاد و نفوذ در این کشور را داشت. کامیل شمعون، رئیس‌جمهور لبنان با سیاست‌های ضد غربی ناصر مخالف بود و لبنان از کشورهایی بود که دکترین ایزنهاور (هر کشوری که در مقابل شوروی قرار گیرد از کمک‌های مالی و اقتصادی امریکا بهره‌مند خواهد شد) را پذیرفته بود، و از امریکا کمک خواست. ایزنهاور برای حفظ دولت شمعون تفنگداران دریایی خود را به لبنان فرستاد و کنترل اوضاع را در دست گرفت. اقتصاد لبنان نیز با کمک‌های مالی امریکا رونق گرفت.

در جنگ شش‌روزه اسرائیل-فلسطین در ۱۹۶۷ پناهندگان فلسطینی بیشتری به لبنان وارد شدند. از آن مهم‌تر با از دست رفتن کرانه‌ی غربی و کنترل آن توسط اسرائیل، فرماندهی مقاومت فلسطین و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) ابتدا به اردن و پس از آن به لبنان منتقل شد. درگیری‌های نظامی پراکنده بین ارتش لبنان و چریک‌های فلسطینی که حال در هم‌هی اردوگاه‌ها مسلحانه حضور داشتند، اوضاع را آشفته‌تر کرد.

لبنان، پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

در ۱۹۷۰، به دنبال سرکوب شدید فلسطینی‌ها در اردن (سپتامبر سیاه)، پناهندگان فلسطینی بیشتری به لبنان وارد شدند و لبنان به پایگاه اصلی جنبش فلسطین تبدیل شد. سیاست اعلام شده‌ی اسرائیل در مورد کشورهای همسایه‌ی خود این بود که هر کشوری که اجازه‌ی فعالیت به مبارزین فلسطینی را بدهد، تنبیه خواهد شد، و این سیاست در لبنان با پیچیدگی‌های بسیاری در پیش گرفته شد.

اسرائیل به دنبال یافتن متحدانی در میان گروه‌های لبنانی و مداخله در سیاست‌های لبنان بود. مارونی‌ها متحدانی بالقوه به حساب می‌آمدند، اما آن‌ها نیز یک پارچه نبودند. در جنوب و مرکز لبنان، مارونی‌ها بعضاً از طبقه‌ی زمین‌دار و فئودال و طبقه‌ی متوسط سنتی و اکثراً دست راستی بودند، هرچند که با متوسط سطح بالاتری از تحصیلات گرایش‌های ترقی‌خواهانه و چپ هم در میان پاره‌ای از آن‌ها وجود داشت. بخشی از مارونی‌های دست راستی تحت رهبری پی‌یر جمایل، حزب فالانژ (کتاب) متأثر از فاشیست‌های ایتالیایی را ایجاد کرده بودند. این حزب از جمله از لایه‌های میانی و پایینی طبقه‌ی متوسط سنتی تشکیل می‌شد و شدیداً مخالف اتحاد عربی و ضد سازمان آزادی بخش فلسطین بود. اسرائیل این حزب را متحد بالقوه‌ی خود تشخیص داد و کمک‌های مالی و نظامی به آن را آغاز کرد. بشیر جمایل، فرزند پی‌یر جمایل، یک جنگ‌سالار بسیار خشن و بی‌رحم، تشکل نظامی «نیروهای لبنانی» (اِل‌اِف) را با هدف متحده‌سازی مسیحیان دست‌راستی در ۱۹۷۶ به وجود آورد که نقش بسیار مهمی در گسترش نفوذ اسرائیل در لبنان داشت. این جریان با کمک اسرائیل وارد درگیری‌های نظامی با مقاومت فلسطین و سوری‌ها شد.

در ۱۹۸۲ همزمان با جنگ لبنان، بشیر جمایل با کمک اسرائیل و امریکا رئیس‌جمهور لبنان شد، اما بلافاصله از سوی یک عضو حزب سوسیال ناسیونال سوری به قتل رسید و برادرش امین رهبری حزب فالانژ و اِل‌اِف را بر عهده گرفت. نیروهای فالانژ تحت مراقبت اشغالگران اسرائیلی به دو اردوگاه صبرا و شتیلا حمله کردند و هزاران فلسطینی را قتل‌عام کردند. با مرگ پی‌یر جمایل اختلافات درونی مارونی‌های جنوب و مرکز لبنان شدت گرفت و برای مدتی توافق آنها با اسرائیل لغو شد. درگیری‌های پی‌درپی زمینه‌ی جنگ داخلی را فراهم کرد.

مارونی‌های شمال لبنان، از آغاز سیاست متفاوتی را در پیش گرفته بودند. رهبری آن‌ها با سلیمان فرنجه از خانواده‌های مهم فتودال منطقه بود که با رهبر بعث سوریه، حافظ اسد رابطه‌ی نزدیکی داشت، و برخلاف مارونی‌های جنوب و مرکز بر ریشه‌ی عربی مارونی‌ها تأکید داشت و مدتی هم رییس‌جمهور لبنان بود. او شدیداً مخالف اسرائیل و متکی به کمک‌های مستقیم سوریه بود. سعی او بر این بود که جنبش فلسطینی و ساف را تحت کنترل خود درآورد، اما به‌خاطر حملات پی‌درپی اسرائیل و کشته شدن رهبران فلسطینی، موفقیت چندانی نداشت. در ۱۹۷۸ فرنجه، به همراه پسر، عروس و نوه‌اش توسط کماندوهای فالانژ کشته شد.

جنگ داخلی لبنان

جنگ داخلی وحشتناک لبنان که در عمل ۱۵ سال ادامه یافت به دلایل مختلفی آغاز شد. بخشی از آن مربوط به بحران اقتصادی و اجتماعی و نارضایی از نحوه‌ی توزیع نابرابر قدرت در ساخت سیاسی مبتنی بر نظام مذهب-محور و سلطه‌ی جریانات مارونی بود. بخش دیگر آن به افزایش قدرت ساف در اردوگاه‌ها و در میان پناهندگان خارج از اردوگاه‌ها، و سرانجام کشنده شدن لبنان به درگیری‌های اسرائیل-فلسطین بود. در ۱۹۷۵ فالانژهای مسیحی به یک اتوبوس حامل فلسطینی‌ها حمله کرده و آن‌ها را قتل‌عام کردند. فلسطینی‌ها هم دست به اقدامات تلافی‌جویانه زدند. این درگیری زمینه‌ی جنگ داخلی شد. بلافاصله دو ائتلاف ناهمگون شکل گرفت: در سمت راست «جبهه‌ی لبنانی» (ال. اف) متشکل از سه فراکسیون مارونی (فرنجه‌ی، شمعون، و جمایل) با هدف حفظ سلطه‌ی مارونی‌ها، و اخراج فلسطینی‌ها، و در سمت چپ «جنبش ملی لبنان» (ال.ان.ام) متشکل از چندین حزب چپ، میانه و مذهبی از جمله حزب سوسیالیست مترقی کمال جنبلات رهبر دروز، حزب کمونیست لبنان، حزب سوسیال‌ناسیونال سوری، بعضی‌های لبنان، ناصری‌های لبنان، و بخشی از ارتدکس‌های یونانی، با هدف حمایت و ائتلاف با فلسطینی‌ها و ایجاد یک نظام سکولار. جریانات متعددی بین این دو قطب متضاد قرار گرفتند؛ از جمله سنی‌ها که آنها هم از توزیع ناعادلانه‌ی قدرت بسیار ناراضی بودند، پاره‌ای رهبران مارونی میانه، و دیگر گروه‌های

لبنان، پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

مسیحی از جمله ارامنه با تشکلهای متعدد با مواضع سیاسی متعدد از جمله دانشناک‌های راست و هشناک‌های سوسیال‌دموکرات، و بخشی از ارتدکس‌های یونانی. جمعیت شیعی که در آن زمان تازه سازمان‌یافته بودند و هنوز شاخه‌ی نظامی تشکیل نداده بودند در آغاز جنگ از جبهه‌ی ال.ان.ام حمایت کردند. وجود دو جبهه به معنی وحدت درونی هر یک از جبهه‌ها نبود، و بسیاری از نیروهای درون جبهه‌ی چپ خود با یکدیگر می‌جنگیدند!

در مرحله‌ی اول جنگ نیروی دو طرف کمابیش برابر بود. فلسطینی‌ها آگاهانه از ورود به جنگ خودداری کردند، اما مارونی‌ها به نیت تشویق اسرائیل به مداخله، مرتب به اردوگاه‌ها حمله می‌کردند تا بالاخره کماندوهای فلسطینی برای حفظ اعتبار خود به نفع جبهه‌ی چپ وارد کارزار شدند، و بلافاصله توازن به نفع این جبهه به هم ریخت. اما حادثه‌ی عجیب ورود ارتش سوریه به جنگ در سال ۱۹۷۶ بود. حافظ اسد با آرزوی ایجاد «سوریه‌ی بزرگ» خواستار سلطه بر لبنان بود، اما نگران به قدرت رسیدن جناح چپ بود و به‌رغم ادعای ترقی خواهی، در جنگ داخلی لبنان به نفع مارونی‌ها و سرکوب شدید جبهه‌ی چپ و فلسطینی‌ها وارد درگیری‌ها شد. جالب آن‌که اسد از ترس عکس‌العمل اسرائیل با امریکایی‌ها تماس گرفت که در حمله به لبنان، اسرائیل هدف نیست و قصد اصلی ضربه زدن به فلسطینی‌های لبنان است. (سوریه امیدوار به کمک امریکا برای بازپس گرفتن بلندی‌های جولان بود که در ۱۹۶۷ به تصرف اسرائیل درآمده بود.) سوریه با نیروی نظامی بزرگی که وارد جنگ کرده بود می‌توانست فلسطینی‌ها و جبهه‌ی چپ را کاملاً نابود کند، اما مایل نبود که مارونی‌های راست که مخالف نفوذ سوریه بودند، به‌تنهایی در قدرت بمانند. ساف و جبهه‌ی چپ با شوروی‌ها که حامی اسد بودند تماس گرفتند، اما اعتنایی به آن‌ها نشد. در این مقطع ۳۰ هزار نفر کشته، ۱۰۰ هزار نفر زخمی، ۶۰۰ هزار نفر آواره، و بسیاری از شهرها ویران شدند. سرانجام اجلاس سران عرب آتش‌بس موقتی را به دو طرف تحمیل کرد. اما جنگ ادامه یافت و در فازهای بعدی با مداخله‌های پی‌درپی نیروهای خارج از لبنان توازن قوا دست‌به‌دست می‌شد، تا سرانجام در ۱۹۹۰ با وساطت کشورهای عربی آتش‌بس برقرار شد.

در ۱۹۷۷ انتخابات اسرائیل برای اولین بار حزب دست‌راستی لیکود را به قدرت رساند، و مواضع مارونی‌های دست‌راستی را نیز تقویت کرد. در عکس‌العمل به حمله‌ی فلسطینی‌ها به یک اتوبوس در شمال اسرائیل و کشتار سرنشینان آن، اسرائیل بهانه‌ی لازم را برای حمله به جنوب لبنان به دست آورد. در ماه مارس ۱۹۷۸ طی «عملیات لیتانی» اسرائیل پس از بمباران‌های فراوان جنوب لبنان، حمله‌ی زمینی خود را آغاز کرد و تمامی جنوب کشور را تا مرز رودخانه‌ی لیتانی به اشغال خود درآورد. پاره‌ای تحلیل‌گران بر این باورند که یکی از اهداف اسرائیل دسترسی به این رودخانه و کنترل آن بود (و هست). در این عملیات نزدیک به دو هزار فلسطینی و لبنانی کشته و حدود ۲۰۰ هزار نفر آواره شدند. قطعنامه‌های متعدد سازمان ملل خواستار خروج بلافاصله نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان شد، و نیروی حافظ صلح جدیدی بنام «یونیفیل» را به وجود آورد که کل منطقه‌ی جنوب لبنان تا رودخانه‌ی لیتانی را حایل بین دو کشور قرار می‌داد. اسرائیل سرانجام ناچار به عقب‌نشینی شد، اما مواضع خود را در اختیار یک گروه میلیشای بسیار خشن مارونی تحت عنوان «ارتش جنوب لبنان» (اس.ال.ان) قرار داد و آن‌ها را نیز به اسلحه‌های آمریکائی که در اختیار مارونی‌ها قرار گرفته بود، مجهز کردند. این میلیشا حال رسماً نقش عامل نیابتی اسرائیل را ایفا می‌کند.

در ۱۹۸۲، آریل شارون نخست‌وزیر تندرو اسرائیل تصمیم به اخراج رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین از لبنان گرفت و منتظر بهانه‌ای بود که به لبنان حمله کند. زمانی که گروه ابونضال، یک جریان مشکوک فلسطینی منشعب از سازمان فتح، سعی به ترور سفیر اسرائیل در بریتانیا نمود، ارتش اسرائیل با حمایت فالانژیست‌های مارونی یکی از بزرگ‌ترین حملات خود بر علیه لبنان را آغاز کرد. ارتش اسرائیل همراه با بمباران‌های وسیع، به پیشروی‌های خود ادامه داد و غرب بیروت را محاصره کرد و این منطقه را با خاک یکسان ساخت. شدت بمباران به حدی بود که سفیر وقت کانادا در مصاحبه با نشریه *ساندی تایمز* گفت که ویرانی به حدی بود که بمباران‌های برلین در ۱۹۴۵ در مقایسه با آن یک مهمانی چای بیش نبود! اسرائیل سرانجام موفق شد که سازمان آزادی‌بخش را از لبنان اخراج کند، و به این ترتیب رهبری فلسطین برای چهارمین بار جابه‌جا شد و به تونس منتقل شد. امین جمایل طرفدار سرسخت امریکا به

لبنان، پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

ریاست‌جمهوری رسید، و امریکا نیز برای حمایت از منافع خود تفنگداران دریایی‌اش را به لبنان اعزام کرد.

سازمان‌یابی شیعیان

شیعه‌ها از نظر تاریخی حتی در مقایسه با دیگر مسلمانان لبنانی در زمره‌ی فقیرترین و محروم‌ترین گروه‌های قومی-مذهبی لبنان بودند. اغلب مسلمانان و گروه‌های با منشاء اسلامی در لبنان قبل از شیعیان تشکل‌های سیاسی و نظامی خود را ایجاد کرده بودند.

دروزها، به رهبری کمال جنبلات در سال ۱۹۴۹ حزب پرنفوذ «سوسیالیست پیشرو» (پی.اس.پی) را ایجاد کرده و در صحنه‌ی سیاسی و نظامی لبنان از جمله در جنگ داخلی که به آن اشاره شد، حضور بسیار مؤثر و پرنفوذی داشتند. پس از کشته شدن کمال جنبلات در ۱۹۷۷، ولید جنبلات جانشین او شد و در دوران رفیق حریری به عضویت کابینه او هم در آمد. با آن‌که او در آغاز از حامیان سوریه بود، پس از مرگ حافظ اسد و در جریان جنگ داخلی سوریه سیاست ضد-سوری به پیش گرفت و تا ۲۰۲۳ در راس حزب باقی ماند، و پس از استعفا، قدرت را به پسرش تیموراگذار کرد.

سنی‌ها، اولین تشکل خود را در ۱۹۴۶ تحت عنوان «جماعت اسلامی» که در واقع شعبه‌ی اخوان المسلمین در لبنان بود، ایجاد کردند. این جریان به دنبال ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر شریعت اسلامی در لبنان بود و عمدتاً در شمال لبنان در طرابلس فعال بوده. شاخه‌ی نظامی آن هم به نام «الفجر» در پاره‌ای درگیری‌ها شرکت داشت. در ۱۹۸۲، انشعابی از این جماعت تحت عنوان جنبش وحدت اسلامی یا «جنبش توحید» به وجود آمد، جریانی بسیار ارتجاعی که از جمله در ۱۹۸۳ پنجاه عضو حزب کمونیست لبنان را اعدام کرد. جریان سنی دیگری نیز تحت عنوان «جنبش مردمی طرابلس» فعال بوده است.

علوی‌ها نیز که جمعیتی نسبتاً کوچک در شمال لبنان از فرقه‌های مذهبی رسمی هستند تشکل خود را تحت عنوان «حزب دموکراتیک عرب» به وجود آوردند و از حمایت علوی‌های سوریه و دولت این کشور برخوردارند.

شیعیان لبنان دوازده‌امامی‌اند و قدمت تاریخی طولانی در لبنان دارند. همان‌طور که اشاره شد، آنها نیز نظیر دروزها و مارونی‌ها برای فرار از سرکوب به کوه‌های لبنان پناهنده شده و عمدتاً در جبل‌عامل در جنوب لبنان سکنی گزیده و رونق نیز یافته بودند. در دوران صفویان با حمایتی که از آنها گرفتند، رونق بیشتری یافتند. اما طی گذر قرن‌ها به‌ویژه پس از سلطه‌ی مارونی‌ها و دروزها در مناطق خودشان در دوران عثمانی ضعیف و ضعیف‌تر شده و به حاشیه رانده شدند. قدرت‌های استعماری هریک از گروه‌های مذهبی خاصی حمایت می‌کردند؛ سنی‌ها از جانب عثمانی‌ها، مارونی‌ها از میسیون‌های فرانسوی، روسی و امریکایی، و دروزها از جانب بریتانیا حمایت می‌شدند. و در این میان اقلیت مهم شیعی در حاشیه مانده بود. در مقاطع بعدی از جمله در دوران حاکمیت فرانسه، در درگیری‌های نظامی برعلیه فرانسویان هم شرکت داشتند. شیعیان با نسبت جمعیتی حدود ۳۰ درصد در توافق‌های پس از تدوین قانون اساسی سهم مهمی به‌عنوان رئیس مجلس یافتند.

در ۱۹۷۴، امام موسی صدر، روحانی کاریزماتیک و تحصیل‌کرده‌ی ایرانی با ریشه‌ی خانوادگی لبنانی پس از تحصیل در قم، تهران و نجف به لبنان رفت و نقش بسیار مهمی در سازماندهی شیعیان لبنان و تقویت موقعیت آن‌ها ایفا کرد. وی در همین سال با کمک حسین الحسینی سازمان «حرکت محرومین لبنان» را به وجود آورد. با شروع جنگ داخلی تنها جریان مذهبی بود که شاخه‌ی نظامی نداشت و از این رو سازمان «اَمَل» (افواج مقاومت لبنانی) را به وجود آورد و در جبهه‌ی چپ وارد درگیری‌ها شد، اما با ورود سوریه به جنگ از آن جبهه خارج شد. موسی صدر در سال ۱۹۷۸ در سفری به دعوت قذافی به طرز مرموزی در لیبی ناپدید شد و هنوز از آنچه بر او گذشت اطلاعی در دست نیست. پس از او حسین الحسینی به رهبری سازمان رسید. او حاضر نشد که به نفع فلسطینی‌ها وارد جنگ شود، و برای کنترل اردوگاه‌های فلسطینی با آن‌ها وارد رقابت شد. فلسطینی‌ها قصد کشتن او را داشتند، و در ببحوحه‌ی جنگ داخلی، امل با

لبنان، پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

فلسطینی‌ها وارد جنگ شد و بسیاری از آن‌ها را کشت. پس از الحسینی، در سال ۱۹۸۰ نبیه بری به رهبری امل رسید و به نفع فلسطینی‌ها در جنوب لبنان و دره‌ی بقاع وارد جنگ شد. با به قدرت رسیدن بری، پاره‌ای از رهبران اصلی امل کناره‌گیری کردند. بری در ۱۹۹۲ به ریاست پارلمان لبنان رسید و کماکان در آن نقش فعال است.

در ۱۹۸۲، تشکل شیعی حزب‌الله لبنان با کمک‌های نظامی و مالی جمهوری اسلامی ایران و رهبران جدا شده از امل به‌وجود آمد، و به تدریج نفوذ زیادی در میان شیعیان یافت. با کشته شدن تفنگداران امریکایی و کماندوهای فرانسوی بر اثر بمب گذاری در ۱۹۸۳ گروه‌های شیعی توجه بیشتری را به خود جلب کردند. حزب‌الله از اواسط دهه‌ی هشتاد وارد جنگ با نیروی نیابتی اسرائیل، مارونی‌های «ارتش جنوب لبنان» (اس.ال.ان) شد و ضربه‌های زیادی به آن‌ها وارد آورد. پس از کناره‌گیری صبحی الطفیلی که از مخالفین ایران بود، و کشته شدن عباس الموسوی دبیر کل حزب‌الله در ۱۹۹۲، سید حسن نصرالله که رابطه نزدیک‌تری با جمهوری اسلامی داشت به دبیر کلی رسید و تحت رهبری او و کمک‌های فراوان جمهوری اسلامی بود که حزب‌الله به قوی‌ترین نیرو در مقابل اسرائیل تبدیل شد.

جنگ‌وگریزهای پیاپی، نفوذ به مرزهای اسرائیل، گروگان‌گیری، و موشک‌پرانی‌ها، زمینه‌ی حمله‌ی مجدد اسرائیل به جنوب لبنان را در سال ۲۰۰۶ به وجود آورد. اسرائیل با بمباران‌های وسیع نه‌تنها جنوب، بلکه زیرساخت‌های مهم از جمله فرودگاه بیروت را ویران ساخت، و با محاصره‌ی کامل دریایی و هوایی لبنان، حمله‌ی زمینی خود را آغاز کرد. در این جنگ بود که اسرائیل «دکترین ضاحیه» -- سیاست جنگی بی‌رحمانه و ضد قوانین جنگی ویران کردن عامدانه‌ی زیرساخت‌های غیرنظامی، مسکونی و اقتصادی با نیت ناامید کردن مردم از مقاومت در مقابل اشغال‌گری - را به کار گرفت (ضاحیه محله‌ی وسیع شیعه‌نشین جنوب بیروت است). در این جنگ بیش از ۱۲۰۰ لبنانی کشته و نزدیک به یک میلیون نفر بی‌خانمان و آواره شدند. در سمت اسرائیل هم چند صد نفر کشته و بیش از ۱۰۰ هزار نفر جابه‌جا شدند. سازمان ملل با قطعنامه‌ی ۱۷۰۱ خواستار خروج نیروهای اسرائیل از جنوب لبنان، خلع سلاح تمام گروه‌های میلیشا از جمله حزب‌الله و عقب نشینی آن به شمال رود لیتانی، استقرار ارتش لبنان، و گسترش

فعالیت‌های سازمان حافظ صلح یونیفیل شد. اسرائیل از منطقه‌ی اشغالی خارج شد، اما چند نقطه در مرز اسرائیل از جمله مزارع شِعبا و دِه عجر را در اشغال خود نگه داشت، و تا امروز هم آن نقاط را پس نداده است. حزب‌الله به‌رغم آن که ضربات بسیار زیادی را متحمل شده و کشته‌های بسیاری داده بود، حاضر به خلع سلاح نشد. این کار را می‌بایست یونیفیل به دستور ارتش لبنان انجام دهد، اما نه در آن زمان و نه پس از آن هیچ دولتی در لبنان جرأت انجام این کار را نداشت.

در این مسیر بود که حزب‌الله به قدرتمندترین جریان سیاسی لبنان تبدیل شد، و دولت‌های پی‌درپی لبنان بدون جلب حمایت این جریان قادر به انجام وظیفه نبودند. حزب‌الله تشکلی بسیار سازمان‌یافته با سلسله‌مراتب مشخص است که در رأس آن «مجلس شورا» متشکل از روحانیون ارشد شیعه که دبیرکل را تعیین می‌کند، کمیته‌های تخصصی متعدد، و شورای تصمیم، و از همه مهم‌تر شاخه نظامی «شورای جهاد» با ده‌ها هزار جنگجو و پایه‌ی مردمی وسیع در میان شیعیان قرار دارد.

علاوه بر جریان‌ات مذهبی، سطح پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لبنان در گذشته، باعث حضور جریان‌ات و جنبش‌های سکولار نیز بوده است. از جمله جنبش فمینیستی که از دهه‌ی ۱۹۲۰ فعال بوده. حزب کمونیست لبنان که در جنگ داخلی پنج هزار نیروی مسلح داشت و در جناح چپ می‌جنگید، با سقوط شوروی، نظیر دیگر احزاب کمونیست وابسته به شوروی موقعیت‌اش بسیار تضعیف شد، اما کماکان در صحنه‌ی سیاسی لبنان حضور دارد.

خطرهای لحظه‌ی کنونی

با وقوع جنگ اخیر این چهارمین باری است که اسرائیل برای حفظ امنیت مرزهای شمالی خود، با نیت تخلیه و تحت کنترل در آوردن جنوب لبنان تا مرز رودخانه‌ی لیتانی دست به تهاجم علیه لبنان می‌زند. در هریک از حمله‌های نظامی در ۱۹۷۸، ۱۹۸۲، و ۲۰۰۶ اسرائیل موفق شد منطقه را ویران کند، بسیاری از فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها را بکشد و امکانات حمله‌ی آنها را محدود کند اما سرانجام به‌جز در چند نقطه

لبنان، پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

در مرز لبنان ناچار به عقب‌نشینی شد. این بار نیز این روال تکرار خواهد شد. در جنوب لبنان دو ایالت النبطیه و الجنوب با اسرائیل هم مرز هستند و بیش از یک میلیون نفر در بیش از صد ده و چندین شهر زندگی می‌کنند، که بیشتر از ۶۰ درصد آن‌ها شیعه هستند و حزب‌الله پایه‌ی مردمی وسیعی در میان آن‌ها دارد. در الجنوب هم چند اردوگاه فلسطینی وجود دارد. تخلیه یا کشتن این جمعیت که اکثراً به‌خاطر حملات پی‌درپی اسرائیل، ضد اسرائیلی اند، عملی نیست. حتی مسیحیان منطقه‌ی جنوب که حدود ۲۰ درصد جمعیت منطقه را تشکیل می‌دهند به‌خاطر صدماتی که می‌بینند نمی‌توانند متحد یا طرفدار اسرائیل به حساب آیند. اسرائیل می‌تواند با بمباران‌های وسیع آنها را آواره کند و بسیاری را به کشتن دهد، چنانکه هم‌اکنون نیز در سراسر لبنان بسیاری را کشته و آواره کرده، اما نمی‌تواند منطقه را تخلیه کند. برون‌رفت از وضعیت فعلی راه‌حل نظامی ندارد.

ادامه‌ی جنگ کنونی ابعاد فاجعه‌باری برای لبنان خواهد داشت. اقتصاد لبنان دچار سخت‌ترین بحران است و نظام سیاسی آن در حال فروپاشی است؛ رئیس‌جمهور ندارد، و دولت هم موقتی است و اعتبار و امکانات چندانی ندارد. ارتش لبنان نیز از نظر مالی، تسلیحاتی و نظامی کاملاً ناتوان است. تقریباً تمامی جریانات سیاسی و مذهبی که در بالا به آن‌ها اشاره شد با تفاوت‌هایی از نظر ترکیب رهبری‌شان در صحنه حضور دارند، و با ادامه‌ی درگیری‌ها قابل پیش‌بینی نیست که عکس‌العمل هریک از آنها و ائتلاف‌ها و جبهه‌گیری‌ها به چه ترتیب خواهد بود. تفاوت با دوره‌های قبل ناشی از قدرت فزاینده‌ی حزب‌الله و حضور مستقیم و غیر مستقیم ایران در صحنه است.

حزب‌الله در میان جریانات سیاسی-مذهبی لبنان دوستان و دشمنان زیادی داشته و دارد. ورود حزب‌الله به جنگ داخلی سوریه هم‌جهت با سیاست جمهوری اسلامی، برای حفظ بشار اسد در قدرت، در ۲۰۱۲، موقعیت حزب‌الله را به‌عنوان یک نیروی ملی لبنانی مورد تردید قرار داد. سیاست مقابله با اسرائیل این جریان نیز نه لزوماً کمک به فلسطینی‌ها، که در رابطه با سیاست رسمی خود برای نابودی اسرائیل بوده است. یک نمونه‌ی بی‌توجهی به وضع فلسطینی‌ها از سوی حزب‌الله، وضعیت اردوگاه‌های فلسطینی در لبنان است که در بدترین شرایط ممکن هستند، که در جای دیگری به

آن پرداخته‌ام. حزب‌الله که بیشترین نفوذ را در لبنان داشته به بهبود وضعیت فلسطینی‌ها توجهی نکرده است. درگیری‌های موشکی با اسرائیل پس از حمله‌ی حماس در ۷ اکتبر نیز عمدتاً با امید تحمیل جنگی فرسایشی بر علیه اسرائیل صورت گرفته است. گمان غالب این است که به‌طور کل نزدیکی و وابستگی شدید حزب‌الله با جمهوری اسلامی، لبنان را به جنگ نیابتی ایران و اسرائیل کشانده، و مخالفان بیشتری را در لبنان به وجود آورده است. با این حال بسیاری از لبنانی‌های مخالف اسرائیل، از حزب‌الله به‌عنوان مهم‌ترین سازمان سیاسی-نظامی حمایت می‌کنند. حتی پاره‌ای مارونی‌ها نیز از حزب‌الله حمایت کرده و می‌کنند و من خود در لبنان در چند مورد شاهد چنین موضع‌گیری‌هایی از این دست بوده‌ام.

ضربه‌های پی‌درپی اخیر به‌ویژه کشته‌شدن حسن نصرالله و بسیاری از ارشدترین کادرهای رهبری، بی‌تردید حزب‌الله را بسیار تضعیف کرده، اما سبب نابودی آن نشده و این حزب خود را بازسازی خواهد کرد. به عبارت دیگر، مادام که مسائل اصلی درگیری‌های بین اسرائیل و کشورهای همسایه برطرف نشود، جنگ و درگیری‌ها به اشکال مختلف تکرار خواهد شد و ادامه خواهد داشت.

هجده سال پیش در دوران جنگ ۲۰۰۶، در مقاله‌ای به انگلیسی تحت عنوان «[آیا این آخرین جنگ عرب-اسرائیل است؟](#)» در مجله *ری‌لی* (که نسخه‌ی پی‌دی‌اف آن در زیر آمده) نوشتم که «از میان تمامی عکس‌های دلخراش و غم‌انگیز حمله‌ی اسرائیل به لبنان، یک تصویر بیش از همه در ذهن من باقی مانده؛ پسر بچه‌ای زخمی که بر ویرانه‌ای که خانه اش بوده نشسته و انگشتان خود را با علامت پیروزی بالا برده. این پسر بچه شاید معنی 'پیروزی' را نداند، اما در حالت چهره‌ی او می‌توان دید که وقتی بزرگ شد تبدیل به یک دشمن اسرائیل، و شاید یک جنگجوی حزب‌الله شود.» در همان‌جا اشاره کردم که اسرائیل و حامی‌اش امریکا به‌خطا بر این تصور بودند که با این حمله‌ی خشونت‌بار حزب‌الله و فلسطینی‌های لبنان شکست خواهند خورد. اما خود اسرائیل به‌زودی و پس از ۳۴ روز جنگ و تلفات سنگین با واقعیت دیگری روبرو شد و ناچار شد با آتش‌بس و قطعنامه‌ی ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل موافقت

لبنان، پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

کند. راه‌حلهایی که در آن مقاله به آنها اشاره کردم کماکان با تغییراتی چند تنها راه برون‌رفت از وضعیت فاجعه‌بار کنونی است.

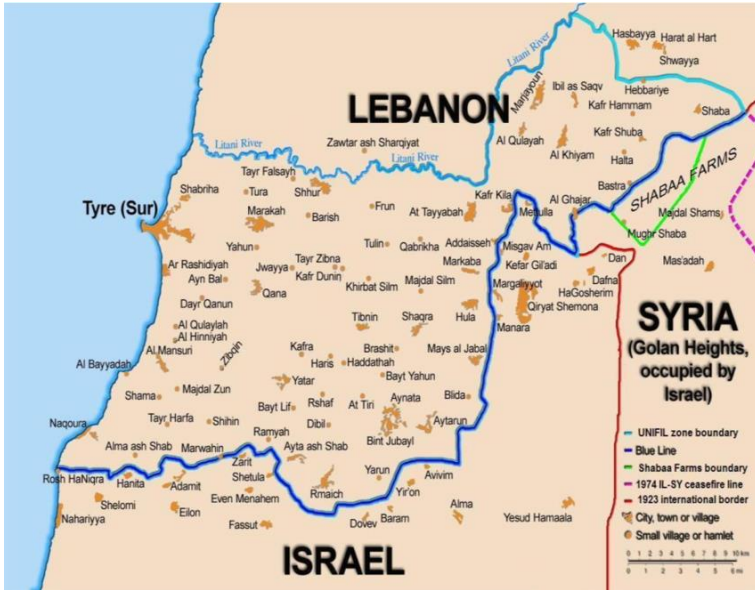
راه برون‌رفت

قطعنامه‌ی ۱۷۰۱ شورای امنیت به‌طور قطع مبنای مناسبی برای پیشگیری از تکرار جنگ‌های اسرائیل-لبنان است، اما اساس مسئله را حل نخواهد کرد، و به تغییرهای مهمی نیاز دارد. از پیش‌شرط‌های مهم پایان درگیری‌ها اول، باز پس دادن مزارع شبا و منطقه‌ی ده‌عجر است که کماکان تحت اشغال اسرائیل قرار دارد و دوم عقب‌نشینی حزب‌الله به شمال رودخانه‌ی لیتانی است. اما راه‌حل بلندمدت ادغام حزب‌الله در ارتش لبنان و قرار گرفتن تحت کنترل آن است. مسئله‌ی مهم دیگر تعیین مرزهای عملکرد نیروهای حافظ صلح یونیفیل است. طنز تلخ این است که تمامی نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در مرز کشورهای همجوار اسرائیل و نه در اسرائیل استقرار داده شده‌اند، (نگاه کنید به نقشه‌ها) و تلویحاً این نکته را القا می‌کنند که تعرض همیشه از جانب همسایگان به اسرائیل صورت می‌گیرد و باید مرزهای اسرائیل را امن نگه داشت. هم‌اکنون یونیفیل با ده هزار نیرو از ۴۷ کشور جهان در جنوب لبنان مستقر است. در مورد سوریه نیز نیروی حافظ صلح «یوان.دی.اواف» که از سال ۱۹۷۴ ایجاد شد، به شکل مضحک‌تری، نه در مرز اسرائیل و بلندی‌های جولان بلکه در آن سوی جولان -- که اسرائیل به‌طور غیرقانونی تصرف و به‌رغم محکومیت شورای امنیت آن را به خاک خود الحاق کرده -- مستقر هستند. در مصر هم تا زمانی که نیروی صلح «یونف» برقرار بود، مقر آن در مرز بین مصر و سینا قرار داشت. به‌هرحال اگر قرار باشد نیروی صلح یونیفیل برای مدت دیگری باقی بماند، لازم است که بخشی از آن در جنوب لبنان و بخش دیگرش در شمال اسرائیل مستقر شود.

نهایتاً پایان‌یافتن درگیری‌ها میان اسرائیل و همسایگان‌اش و حل مسئله‌ی فلسطین، بازگشت اسرائیل به مرزهای پیش از ۱۹۶۷، ایجاد دولت واقعی فلسطین در قالب سیاست دو-دولتی، و برقراری صلح بین اسرائیل و دولت‌های منطقه و شناسایی اسرائیل از سوی تمامی دولت‌های این منطقه است. اما مادام که در اسرائیل حکومت

در اختیار دست‌راستی‌ترین جریان‌ها و بنیادگرایان مذهبی قرار دارد و از سوی امریکا، کشورهای غربی و لابی قدرتمند اسرائیل اداره می‌شود، و مادام که جنبش فلسطین از یک‌سو در دست دولت خودگردان فاسد و ناکارآمد، و از سوی دیگر تحت رهبری جریانات دست‌راستی بنیادگرای مذهبی قرار دارد، و مادام که قدرت‌های منطقه از جمله ایران از درگیری‌ها و جنگ‌های نیابتی حمایت می‌کنند، هیچ شانس برای حل مسئله‌ی مورد بحث در کار نخواهد بود، و ما کماکان شاهد جنگ‌ها و کشتارها و نابودی زیرساخت‌ها در منطقه خواهیم بود.

نقشه‌ی یک - نیروی صلح‌سازمان ملل یونیفیل UNIFIL در مرز لبنان-اسرائیل



لبنان، پیچیده‌ترین صحنه‌ی درگیری‌های خاورمیانه

نقشه‌ی دو - نیروی صلح سازمان ملل UNDOF در جولان

